

بقلم : آقای قویم الدوله

بقیه از شماره قبل

## مهستی نیشابوری

سلطان معزالدین و الدین ابوالحارث سنجر را دو دختر بود : یکی بزرگ و رسیده و دیگری خرد و نارسیده .

دو پاکیزه پیکر چو حور و بری      چو خورشید و ماه از نکو منظری

شاهنشاه سلجوقی آن رسیده را که ماه ملک خاتون نام داشت و در دامان مادر سلطان پرورش یافته بود و در حسن صورت مانند و در لطف هیئت نظیر نداشت بابر ادرزاده خود « محمود » پادشاه عراقین عقد نکاح کرد ، و با مهد مرصع و موکبی سخت نیکو و مردمی بسیار و جنیبت و جمازه باسپهان فرستاد . سلطان مغیث الدین ابوالقاسم محمود ازین نواخت که عم بزرگوارش ارزانی داشت تازه و شاد کام گشت . ماه ملک خاتون ، چون گل کوته زندگانی بود ، در پایان سال ۵۲۲ هجری قمری در بهار زندگانی چشم از جهان فریبنده بست و پسر خرد سالی از او ماند . سلطان محمود در مراسم عزای همسر ناکام خود دقیقه‌ای از دقائق فرو نگذاشت ، مجالس سوگواری فراهم آورد ، سه روز بماتم نشست ، خیرات بسیار کرد و مال فراوان بدرویشان و مستحقان داد .

سنجر بر گذشته شدن آن الهه حسن جزعها کرد و او مرگ نابهنگام شاهدخت زیبا که هنوز از باغ زندگانی بری نخورده و از ریعان شباب تمتعی نیافته بود سخت تافته خاطر گردید . ملکه ترکان خاتون از اندوه رحلت آن دختر دلبر و ماه رخ سیمین بر بسیار گریست . - کدام آب دیده که دجله و فرات چنانکه رود . مدام کف اسف بهم می سود و میگفت :

اکنون مرا از زندگانی چه راحت است ؟ وهمه بانوان حرم جلالت از حسرت

او همی سوختند .

مہستی، کہ تازہ از نیشابور بمر و شاہجان آمدہ و بدربار پیوستہ بود، ملکہ را تسلی میداد و میگفت: ہر خلی کہ از گذشتہ شدن ملکہ عراق حادث گشتہ است بحیات شاہدخت «ستی خاتون» تدارک پذیرد، بقای وی از ہمہ نوائب عوض است. ترکان خاتون مدام دم سرد از سینہ بر میکشید و بیقراری میکرد و از سر تحسر میگفت:

ما نا کہ ترا خاک و دیمت پذیرفت  
ای خاک! ندانم کہ چہ پذیرفتستی؟  
امام ابوالفضل عبدالرحمان کرمانی (۱) فقید حنفی در تسلیت سلطان گفت:  
المصیبة للمصابر واحد و للجاذع اثنان، بر رای روشن سلطان مقرر است کہ جزع رنج را زیادت کند.

استادان سخن در رثاء ملکہ عراق قصائد غراء گفتند، پسند خاطر اشرف سلطان سنجر نیفتاد، فرمود امیرالشعراء شہاب الدین عمیق (۲) را کہ در شیوہ مرثیہ سرائی ید بیضاء مینمود از بخارا بمر و بخوانند. عمیق پیر و نایبنا گشتہ بود، از چکامہ طولانی استعفاء خواست، چند شعر در سوک آن پرروی ناکام گفته

(۱) رکن الدین ابوالفضل عبدالرحمان بن محمد بسال ۴۵۷ در «کواشیر» کرمان زادہ و بسال ۵۴۲ در مر و شاہجان فرمان یافته است. امام ابوالفضل ستارہ شرق و از مفاخر دوران سلجوقیان بود، بر بیشتر ائمہ زمان خود سمت تقدم داشت. کتاب «تجربید» و «شرح جامع صغیر» از اوست، شرحی ہم بنام «ابضاح» بر تجربید دارد.

(۲) امیرالشعراء عمیق در دربار خزرخان از ملوک خانیہ ماوراء النہر مکاتبی عظیم داشت و از آن دولت حظی تمام برگرفت و تجملی قوی یافت چون غلامان زیبای ترک و کنیزکان ماہروی نارپستان و جامہ های فاخر و ساختہای زر و ناطق وصامت. عمیق در مجلس پادشاہ عظیم محترم بود، بضرورت شاعران را خدمت وی بایستی کردن. از غرر اشعار اوست:

خیز ای بت بہشتی آن جام می بیار  
نقش خورنق است ہمہ باغ و بوستان  
آن افسر مرصع شاخ سمن نگر  
این چون عنادر حور پر از گوہرین سرشک  
گلبن عروس وار بیار است خویشتن  
گاهی طویله بنددش از گوہر سرشک  
کاردی بہشت کرد جهان را بہشت وار  
فرش ستبرق است ہمہ دشت و کوهسار  
وین پردہ موشح گلہای کامکار  
وان چون بساط خلد پر از عنبرین نثار  
وا برش مشاطہ وارہمی شوید از غبار  
گاهی تقاب سازدش از پردہ بخار

با پسر خود « حمیدی » بدرگاه فرستاد :

هنگام آنکه گل دمد از صحن بوستان

رفت آن گل شکفته و درخاک شد نهران

هنگام آنکه شاخ شجر نم کشد ز ابر

بی برگ ماند نرگس آن تازه بوستان

گذشته شدن ماه ملک خاتون در فصل بهار و موسم طراوت گلزار بوده است . در بار مرهم ماتم شاهدخت ناکام را سخت نیکو بداشت . چون ایام سوگواری سپری گشت ، سنجر از فرط علاقه ای که بسلطان محمود داشت دختر دیگر خود « سنی خاتون مادر گوهر نسب » را ببرادر زاده جوان خویش داد ، و با مهد پیل و تجمل و تکلف بی اندازه و کوبه ای بزرگ بابسیار مردم آراسته از خراسان بعراق گسیل کرد .

تفصیل جهیز شاهدخت را ، که کس بر آن جمله یاد نداشت ، دشوار توان داد : انواع جواهر و عقد های گوهر گرانبها ، اصناف طرف و لطائف اجناس و اوانی زرین و سیمین و چینهای فغفوری ، طرفه های بلور از هر دستی ، بساطهای ابریشمین و پرده های دیبای رومی ، تخت زرین مرصع که تمثالها و صورتها چون شاخه های نبات ازوی برانگیخته گوهر بسیار در آن نشانده و دار افرینها بر کشیده همه مکمل با حجار کریمه . . دیگر چیزها را بر این قیاس باید کرد .

سنی خاتون چندان پیش شاهنشاه و ملکه عزیز بود که آفتاب زمستان نزد تنگدستان و شراب مروق نزدیک می پرستان .

ست (بکسر سین و تشدید) مخفف سیده می باشد . برخی ست را بمعنی شش گرفته و گفته اند : مقصود مالک جهات سته است .  
بهاء الدین ظهیر (۱) گوید :

(۱) با احتمال قوی گوینده شعر بهاء الدین محمد بن علی الکاتب السمرقندی الظهیری است که صاحب دیوان انشاء سلطان قلج طمغاج خان از ملوک خانیه ماوراءالنهر بوده و سند بادنامه را بحلیت عبارت آراسته و کتاب اعراض الریاسة فی اغراض السیاسة از منشآت اوست .

بروحی من اسمیها لستی  
 یرون باننی قد قلت لحناً  
 فتنظر نی النحاة بعین مقتی  
 وکیف واننی لزهر (۱) وقتی  
 ولكن غادة ملكت جهاتی  
 فلا لحن. اذا ما قلت «ستی»

ستی خاتون شاهدخت بسیار زیبائی بود، و چون مادرش ملکه ترکان خاتون در وجاهت مانند نداشت. آن رشک بتان ماه سیما جان صباحت و جهان ملاحت و سر تا پا دلربائی بود.

بخنده هردو بادامش شکرریز  
 قد موزنش از شاخ گل تازه گرو میبرد، لب شیرینش پهلو بانگین میزد.  
 بقدر چو سرو سهی و برخ چو بدر منیر

بخلق روح مجسم بخلق مشک و عیر  
 خلق وی دیباجه لطافت بود، شمائل و مخائل او فاتحه مصحف ظرافت،  
 گل رنگ از عذار رخسارش بردی و ماه طلوع از مشرق جمال بی مثالش کردی.  
 بدر علی فلک الملاحه لم ییزغ

لكسوفه ابدأ و لا بمحاقه

گونه اش غیرت ارغوان و برنگ یاقوت و مرجان، گیسو ضیمران، اندام  
 پرنیان، طلعتش بدر منیر، لب و دندان شکر و شیر، تن بدن سیم و سیماب و خوی  
 بر آن چون بر گل نوشگفته گلاب، ابرو از شمشیر هندی و کمان چاچی (۲) گذشته،

(۱) زهیر بن ابی سلمی (ریعة بن رباح المزنی) از اصحاب معلقات و حکماء  
 شعراء جاهلیت بوده، سال ۱۳ پیش از هجرت رسول اکرم از مکه بدینه گذشته شده  
 است. او از «مزینه» یکی از قبائل «مضر» است، مقیم حاجز از بلاد نجد بوده.  
 برخی از ائمه ادب زهیر را برهمة شعراء عرب تفضیل میدهند. شعرش تأثیر بزرگی  
 در نفوس عرب داشته است.  
 مطلع معلقه او این است:

«أمن ام اوفی ومنة لم تكلم یحو مائة الدرّاج فالنتام»

(۲) چاچ شهریست از ماوراء النهر که در آنجا کمان نیکو میساخته اند.  
 فردوسی گفته است:

هر آنکه که چاچی کمان بر کشم ستاره فرو ریزد از جوشنم

مژگان چون بخت و طالع عاشق مسکین برگشته ، زنجش آزرم به سپاهان و سیب خراسان یا گوی عاج آسوده از آسیب چو گاز، تیر نگاهش قلعه کشای و جهانگیر .  
گویی کمند رستم زال است زلف او

در بوستان گرفته گل سرخ را اسیر

سالی که ماه ملك خاتون ناکام را بسطان مغیث الدین محمود دادند سستی خاتون زینت افزای مهد بود و لب بلبن کرامت می آلود. چون از رضاع بقطام رسید و رشد کرد چراغ هوش و ذکاء افروخت و استعدادی که در نهادش بود آشکار شد ، در اندک زمانی خواندن و نوشتن و هنرهای یدی آموخت ، دست نقاشی و ذوق شعر و موسیقی داشت .

مهستی چند ماه پیش از جوان مرگ شدن ماه/ملك خاتون بدربار مرو پیوسته بود ، سستی خاتون گه از گذشته شدن یگانه خواهر عزیزش دل افسرده ای داشت با مهستی دمساز و مانوس گشت ، آنی بی او نمی شکفت .

مهستی که دانش و هنرهای گوناگون داشت روزها برای شاهدخت عود می نواخت ، بذله های لطیف میگفت ، شبها بنقل حکایات شیرین می پرداخت ، و با یکدیگر چون يك جان بودند در دو تن و يك دل در دو سینه ، برای سرگرمی توریهای ظریف می بافتند و بنقشهای بدیع می آراستند .

ملکه با آنکه مهستی مایه روشنائی و سرور حرم بود و سلطان بروی اعتماد تمام داشت ، چون دید که دخترش بدو مهر فراوان دارد ، رخصت داد که با عروس با سپهان برود .

روز وداع ترکان خاتون شاهدخت را در آغوش کشید و بوسید و در کاخ مشایعت کرد .

همچو جان خود در آغوشش کشید این سخن آهسته در گوشش کشید : تو ملکه سعادت مندی هستی با چنان پسر عم جوان زیبا که مالک ملك وسیعی است .

ناتمام